

## کلام خدا یا مکاشفات شخصی

سالها پیش با دوستی مسیحی که از پیشینه کاریزماتیک بود و به اصطلاح خودش خیلی هم «از روح پُر» بود، در باره موضوع سقط جنین صحبت می‌کردیم. تا آن زمان فکر می‌کردم که اختلافات بنیان کن مسیحیان صرفاً به موارد ظاهری خلاصه می‌شدند. با کمال ساده‌دلی و ساده‌اندیشی، گمان می‌کردم که تفاوت‌های مسیحیان را باید در موارد سلیقه‌ای و نحوه پرستش روز یکشنبه در کلیسا، و اینکه آیا کشیش باید رادی مخصوص بپوشد یا اینکه کراوات بزند، و از این قبیل نکات ظاهری جستجو نمود. امروز، اما پس از حدود ده سال از آن مکالمه، یاد گرفته‌ام که موضوع خیلی حادثر از این حرفه‌است و اختلافات چنان فاحش و بزرگ و حتی آشتی ناپذیرند که نمی‌توان به سادگی از آنها صرف نظر کرد و یا از کنارشان به سادگی رد شد. از گفتگوی دوستانه‌ام می‌گفتم. آن روز سوار ماشین دوستم شده بودم و به اتفاق به سمت جلسه دعا و مطالعه کلام در حرکت بودیم. برای احتراز از گناه کبیره شنیدن موسیقی دنیوی بلافاصله عقبه موج رادیوی ماشین را بر روی یک ایستگاه مسیحی قرار دادیم و پای سخن یک کشیش مسیحی نشستیم که بر عکس کشیشهایی که من می‌شناختم از پیروزی روحانی خود و افراد خانواده‌اش حرف نمی‌زد. بر عکس پشت میکروفن رادیو می‌گفت که یک روز صبح متوجه شده بود که دختر پانزده ساله‌اش که به خاطر شریعت‌گرایی کلیسا و خشکه مقدسی بعضی از مسیحیان، به طور کلی از مسیح و مسیحیت و کلیسا خسته شده بود و به ستوه آمده بود، از خانه فرار کرده بود. دخترک عاصی، از دست کشیش و زندگی مسیحی فرار کرده بود و به خانه یکی از افراد فامیل که مذهبی و خشکه مقدس نبود پناه آورده بود.

آقای کشیش می‌گفت که تهدیدها و التماسها برای بازگرداندن دختر بچه اثر نکرد و بالاخره مجبور شدند به این رضایت بدهند که دخترشان در منزل فامیل زندگی کند. پس از چندی، بمب بزرگتری در خانه کشیش و کلیسای او منفجر شد و آن این بود که شنیدند دخترشان حامله شده است و بدتر از آن می‌خواهد جنین ناخواسته را سقط کند. اینبار کشیش و همسرش با اشک و گریه و فروتنی به گناهان خود نزد دخترشان اعتراف کردند و پس از روزها التماس دختر را از خر شیطان پائین آوردند، دخترک نه تنها از گناه خود توبه کرد و بخشایش مسیح را برای اولین بار و آن هم پس از شنیدن اعتراف پدرش، تجربه کرد. بلکه او حاضر شد که آن آبستنی ناخواسته را ادامه بدهد و بچه را از طریق یک سازمان معروف مسیحی، به یک خانواده مسیحی خوب و مطمئن که بچه دار نمی‌شدند سپردند. در اثر این رفت و آمدن‌ها بود که هم رابطه کشیش با دخترش بهبود یافت و هم آن کودک از خطر مرگ و کورتاژ شدن رهایی پیدا کرد.

با شنیدن این شهادت قدرت فیض مسیح، من شروع کردم به خدا را شکر گفتن و تمجید و تعریف کردن از آن کشیش که با آن فروتنی و شهامت کم نظیر، به گناهان و تقصیرات خودش اعتراف می‌کرد. آن وقت، و آنهم بیشتر برای خالی نبودن عریضه، موضوع سقط جنین را پیش کشیدم و شروع کردم از دولت کانادا انتقاد کردن که اینها با آزاد گذاشتن سقط جنین، سالانه

باعث مرگ هزاران کودک بی‌دفاع میشوند. تا آن روز فکر می‌کردم که همهٔ مسیحیان صرف نظر از اینکه به زبانها تکلم می‌کنند یا نه، و یا اینکه در حین غسل تعمید چه میزان خیس شدن را برای شهادت دادن به فیض مسیح، لازم و یا کافی قلمداد می‌کنند، حداقل در اکثر امور اخلاقی با هم اشتراک نظر دارند. فکر می‌کردم که برای مسیحیان بحث حرمت حیات موضوعی حل شده است. به گمان ساده‌لوحانهٔ من، هر کس که نیم‌نگاهی به صلیب انداخته باشد و کلمات پولس را خوانده باشد که مرگ دشمن ماست، دیگر حاضر نخواهد شد که از مثلاً مجازات اعدام حمایت کند و یا کشتن یک کودک به دنیا نیامده و کاملاً بی‌دفاع را به عنوان یک راه حل مناسب جهت گشودن گره مسائل اقتصادی و معضلات اجتماعی، بپذیرد.

البته اکنون به خوبی فهمیده‌ام که آن فکرها کودکانه بوده است و چون طفل بودم مانند اطفال تفکر و تعقل می‌کردم و الان که متاسفانه قدیمی و پیر و دنیا دیده شده‌ام، می‌دانم که اختلافات مسیحیان خیلی حادثتر و عمیق‌تر از این حرفهاست و مقوله‌هایی از قبیل اینکه در چند سالگی باید تعمید گرفت و یا به هنگام تعمید به چه اندازه باید خیس شد، همگی اول ماجرا و نوک کوه یخ هستند و دم این اژدهای هفت سر را هنوز کسی ندیده است. و به همین دلیل اکنون که پیر و خسته و یا شاید کمی هم تلخ شده‌ام، از ساده اندیشی و ساه‌لوحی اوایل خدمت خود، در خاک و خاکستر توبه کرده‌ام.

در بارهٔ سقط جنین می‌گفتم که با کمال تعجب متوجه شدم که یاور و هم خدمت مسیحی کاریزماتیک و «پر از روح» من با سقط جنین موافق است. به سختی می‌توانستم آنچه که گوشم شنیده بود را باور کنم. آن زمان، اصلاً باور نمی‌کردم که این افکار بتواند در مخیلهٔ یک نفر مسیحی هللوویاگو جا داشته باشد. ایشان می‌گفتند که: «آن آقای کشیش اولاً خیلی بیجا کرده‌اند که حرامزاده تحویل جامعه داده‌اند و ثانیاً و خیلی بدتر از گناه حرامزاده تحویل جامعه دادن، اقدام ایشان به رفتن پشت میکروفون رادیو و به زبان آوردن ماجرا می‌باشد. زیرا با این اعتراف خود آبروی ما خادمین خدا را هم می‌برند». از تعجبم می‌گفتم که من همیشه از استادان خودم شنیده بودم که بهترین هدیهٔ ما کشیشها به جماعات و کلیساهایمان این است که زندگی مقدس و پاک داشته باشیم و بهترین هدیه‌ای که به جهانیان می‌توانیم بدهیم این است که گه‌گاه به گناهان خود اعتراف کنیم. مبدا مردم فکر کنند که قدوسیت و پاک زیستن، پیش‌شرط پذیرفته شدن از سوی عیسای مسیح است. مبدا مردم از ما بت بسازند و زمانی که چهرهٔ واقعی ما از پس صورتکهایمان بیرون افتاد، از مسیح و مسیحیت زده و بریده بشوند.

مبدا مردم سعی کنند که به جای رفتن نزد مسیح و اقتدا کردن به او، از نمونهٔ ما پیروی کنند. مبدا با عادل نشان دادن خود، فیض مسیح که ما را عادل ساخته است را بی‌ارزش کرده باشیم. بحث ما در بارهٔ حرمت زندگی، حتی پیش از تولد به درازا کشید. خلاصهٔ کلام این است ایشان بر این عقیده بودند که ما به عنوان خادمین خدا: «اولاً باید پُر از روح‌القدس باشیم و ثانیاً باید گوشمان به صدای خدا آشنا باشد. در این صورت اگر شخصی پیش ما آمد و از یک حاملگی ناخواسته خبر داد و مشورت خواست، باید دعا کنیم و ببینیم که خدا چه می‌گوید و آنگاه بر

اساس صدای خدا، مشورت لازم را ارائه کنیم، چه بسا که آن مشورت باعث هدایت آن عضو کلیسای به سمت و جهت کلینیک کورتاژ باشد».

سالها از آن مکالمه گذشته است و رابطه بنده با آن شخص کاملاً از بین رفته است. ولی هر از گاهی آن روز را به خاطر می‌آورم و سعی می‌کنم مواضع الاهیاتی دوستم را مورد حلاجی و تحلیل قرار بدهم. مشکل دوست من، دقیقاً مشکل الاهیات کاریزماتیک می‌باشد. پیش از پرداختن به کاستی‌های الاهیات کاریزماتیک باید بگویم که من بر طبق کلام خدا، همیشه عطایای روحانی را به غیرت می‌طلبم و التزام دارم که خداوند، روح‌القدس همیشه در کلیسایش در کار است. اعتقاد دارم که او که به آسمان بالا رفت، بخششها کلیسا بخشید و اسارتها را به اسیری برد. تمامی عطایای روح‌القدس، اگر از سوی روح‌القدس باشند، پاک و مقدس می‌باشند و باید آنها را با شکر و شادی پذیرفت و به خاطرشان جشن گرفت.

البته ناگفته نماند که کلام به ما هشدار داده است که روح‌ها را باید آزمود چه اینکه، در بعضی قبایل بومی و بت پرست آفریقایی و یا در میان اسکیموهای شمال کانادا، مواردی شبیه به تکلم به زبانها دیده می‌شود. و بسیاری از جادوگران قبایل بت پرست و بعضی واعظین و راهبین غیر مسیحی و حتی ضد مسیحی هم معجزه می‌کنند و شفا می‌دهند. خلاصه کلام این است که در این بازار مکاره باید روز روشن چراغ به دست گرفت که از دیو و دد ملولم و روح‌القدس ناب و واقعی‌ام را آرزوست.

و اما اشکال اصلی الهیات کاریزماتیک این است که این طرز نگرش، مکاشفات شخصی خود و یا رهبران کلیساییشان را نه همطراز، بلکه بالاتر از کلام نوشته شده خدا قرار می‌دهند. به بیانی دیگر، این افراد، ممکن است به زبان همه گونه به کلام خدا التزام را اعتراف کنند و کتاب مکاشفه را آخرین بخش از کتاب مقدس بدانند و حتی به زبان اعتراف کنند که اگر کسی بر این کتاب مقدس چیزی بیفزاید، بلا ببیند و اناتیم باد و آمین هم بگویند. ولی در عمل رفتار دیگری از این عزیزان به چشم می‌خورد. این دوستان همیشه در حال «شنیدن» صدای خدا هستند و متاسفانه، آنها بعضاً مکاشفه‌هایی هم دریافت می‌کنند که ابداً با کلام خدا سازگاری ندارد.

پس اگر کلام به ما صراحتاً می‌گوید که نباید به زودی بر کسی دستها قرار بدهیم و کشیش یا اسقف باید «راغب به تعلیم باشد». اینها ممکن است رغبتی به تعلیم گرفتن نداشته باشند و حتی از مدرسه و کتاب و دفتر و علوم الهی هم گریزان باشند، ولی چون صدای خدا را شنیده‌اند که به ایشان پیامی مخصوص، ولو مخالف کلام مکتوبش، داده است به جدّ و جهد در پی دستگزاری می‌کوشند و البته در این بازار آشفته مغرب زمین دستگزاری که سهل است پاگزاری هم می‌شوند. به همین ترتیب است که زن و مرد بر اتکاء به مکاشفه‌های شخصی خود، تمرد می‌کنند، از همسران خود جدا می‌شوند، پول پرست و قدرت پرست می‌شوند، خادمین خدا را «دیو زده» و «مبدع شرّ» می‌نامند و خلاصه کار به جایی کشیده شده است که در کلیساهای فرنگی و ایرانی، با استناد بر مکاشفه روح، معلمین کذب، زناکاران و متمرّدین و افراد تعلیم نیافته، همه و همه به خاطر خواب و رویایی که دیده‌اند و پیامی که دریافت داشته‌اند و صدای فرشته‌ای که شنیده‌اند و غیره، کشیش و اسقف و نبی می‌شوند.

اشکال اصلی دکترین دوست من این بود که می‌گفت، در موارد مشکل، به جای اینکه مستقیماً به نزد کلام خدا برویم و راه چاره را از کلام خدا کشف کنیم، کشیش باید دعا کرده، منتظر شنیدن صدای خداوند بشود. به ظاهر این نه تنها خالی از اشکال می‌نماید بلکه خیلی هم روحانی است. اشکال اصلی این نگرش در این است که تشخیص اراده خدا، به عوض آنکه بر اساس مکاشفهٔ مکتوب او صورت گیرد، بر اساس افکار شخصی و تصورات فردی و یا شیخ و کشیش مبتنی خواهد بود.

با توجه به اینکه فرهنگ ایرانی ما تا مغز استخوانش آلوده به صوفی‌گری و عرفان و درویش مسلکی و دنباله‌روی از به اصطلاح مردان خدا است، بازار این نوع روحانیت، کماکان داغ خواهد ماند. مادامی که به تازه ایمان‌ها یاد می‌دهیم که بعضی‌ها روحانی‌تر هستند و برخی دیگر، جسمانی‌اند، تا زمانی که پیام انجیل را با عرفان اسلامی و تصوف و شیخ و شاگردی‌گری و تسلیم محض کشیشان «پُر از روح» بودن، تعویض می‌کنیم، سقط جنین که سهل است، هزار کار دیگر هم ممکن است به نام شنیدن صدای خدا انجام بشود و کسی هم کک‌اش نگزد. تا زمانی که این تعلیم در میان است که تنها مجوز جهت انجام هر کاری، بلی هر کاری، این است که خودت یا یکی از «بزرگان روحانی» صدای خدا را بشنود، همین آش است و همین کاسه. تا زمانی که این تعلیم در کلیسای ایرانی پا برجاست که دعای کشیش «می‌گیرد» و برای انجام هر کاری به جای مراجعه به کلام خدا و انقیاد به کلام و اطاعت از آن، باید به سراغ «مرد خدا» رفت و از او مکاشفه طلب کرد، سقط جنین که سهل است، ممکن است حتی «روح» مجوز زنا کردن را هم بدهد که البته و صد البته، آن «روح»، خداوند روح‌القدس، یا شخص سوم تثلیث اقدس نیست. در این میان، کسی هم نیست که به خودش زحمت بدهد که چه روحی و کدام روح است که اینهمه حرف می‌زند و هیچ شما را به تفتیش کلام و تسلیم در مقابل آن تشویق نمی‌کند.

## چه باید کرد؟

فکر می‌کنم یگانه راه حل این معضل بزرگ این باشد که پیش از هر کاری، از گناه خود توبه کنیم و سپس خود را در زیر دستهای زورآور خدا فروتن بسازیم. به کلام او انقیاد کنیم و بسیار معلم مشویم. تا زمانی که دیو خطرناک عرفان و آموزهٔ پلید رتبات ایمان را درک نکرده‌ایم، قادر نخواهیم بود که کلیسای ایران را از شیعه‌گری و شیخی‌گری رهایی بدهیم. واقعیت این است که اگر به شیطان و طبیعت گناه‌کار خود اجازه بدهیم، هر روز به ما انواع مکاشفه‌ها را خواهند داد. راه کار این است که نام افکار دل خود را مکاشفهٔ الهی نگذاریم. برعکس، افکار خود را در حضور خدا، با کلام و جهان بینی مسیحی، محک بزنیم. سنت فرانسیس قدیس، یک راه چارهٔ عملی را پیش پای شاگردان خود گذاشته بود که می‌تواند به ما نیز کمک کند. او می‌گفت: «اگر دو راه حل در پیش روی خود مشاهده کردید، حتماً آن راه حل مشکل‌تر را انتخاب کن». سنت فرانسیس، زیاد هم بی‌ربط نمی‌گفت، چندین سال پیش یک نجار سادهٔ یهودی هم به دوستان خود چنین گفت: «از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که

مودی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می‌شوند بسیارند. زیرا تنگ است آن در و دشوار  
است آن طریقی که مودی به حیات است و یابندگان آن کم‌اند»  
فریبرز خندانی، کشیش کلیسای خدا